بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول 2/2/1387

من دوتا اصلاح نسبت به بحث دیروز داشته باشم یکی کلام مرحوم امام را که ایشان تعبیر میکردن که هر سببی مسببی دارد ولی این مسببها یکی هستند ،ایشان در واقع میفرمودند که هر سببی بعثی را ایجاد میکند و نتیجه دوتا بعث تأکید است ، ما عرض میکردیم که مراد از این عبارت روشن نیست ، من تصور میکنم مراد ایشان این هست که صیغه امر دال بر بعث تشریعی است ، بعث تشریعی یعنی جعل ما یمکن أن یکون داعیا، جعل داعی امکانی، که در واقع آنچیزی که صیغه امر ازش استفاده میشود بعث امکانی و داعی امکانی است ، مانعی ندارد که ما دوتا داعی امکانی جعل کنیم ،تأکیدش در مقام فعلیّت داعویّت است ، یعنی آنچیزهایی که داعی امکانی هستند اگر بخواهند بالفعل در عبد تاثیر بگذارند وآن را تحریک کنند یک دانه تحرک که بیشتر معقول نیست پس بنابراین آنها در مقام تحرّک عبد ،تبدیل شدن به داعی فعلی آنجا همدیگه را تأکید میکنند، تصور میکنم ایشان این مطلب را میخواهند بگویند، نکته دوم که بحثی که مرحوم امام طرح کردم وجعل ما یمکن داعیا را پاش را وسط کشیدن در واجبات تکلیفیه است ، در واجبات وضعیه بحث اینجور نیست که دوتا بعث امکان پذیر هست یا نیست، اینها بحثش فرق میکند، عرض کردم خیلی از بحثهایی که آقایون در این مقام بحث کردن مربوط به قسمتی از مباحث است نه تمام مباحث، ما باید دقیقا آن سه تا مقامی را که تفکیک کردیم تفکیک کنیم ، چون نکاتی که در این بحث است، متفاوت است، جایی که جزای ما حکم تکلیفی باشد با جایی که جزای ما حکم وضعی باشد متفاوت باشد و نکاتشون فرق دارد، جایی که خود شرط حقیقتا متفاوت باشد یا تعدد وجودی داشته باشد ممکن است نکاتش فرق کند و نکاتش همه لازم نیست یکسان باشد ،اینجاهم در واقع مثالهایی که مورد بحث هست احیانا آنها را ایشان مدّ نظر قرار دادن که در مورد واجبهای تکلیفی است ، خوب مثالهای دیگه ای هم میشود مطرح کرد در مورد واجبات وضعیه خوب آن بحثها را باید به گونه دیگری طراحی کرد . یک نکته سومی که در واقع اصلاح میخواهم بکنم عرضی که دیروز داشتیم صحبت سر این بود که اراده تشریعیّه میتواند به یک شئ واحد به نحو تعدد تعلق بگیرد، تعلق دویا چند اراده به طبیعت واحده محال است ، بعضی از دوستان مطرح کردن که لازمه اش لغویّت است من در مقام پاسخ چند نکته را ذکر کردم یکی از نکاتی که ذکر میکردم آن این بود که اراده تشریعیّه نتیجه قهریه ملاک است ،بحث لغویّت و عدم لغویّت را اینجا نباید مطرح کرد ،این شکلی نیست که فعل اختیاریی باشد که بعد بحث لغویت را بخواهید مطرح کنید، این اشکال وارد نیست ، درست است که اراده تشریعیّه معلول قهری ملاک است ولی نه معلول ملاک در هرجا ،هرجایی که ملاک باشد اراده تشریعیّه تعلق میگیرد، اراده تشریعیه برای این هست که با این اراده به آن مراد برسیم ، اگر این اراده هیچ تاثیری در تحقق ملاک نداشته باشد ، یا به خاطر اینکه تحقق ملاک محال است خوب اراده تشریعی تعلق نمیگیرد، یا اینکه از طریق این اراده نمیشود آن شیئ را ایجاد کرد به دلیل اینکه یک داعی دیگه یک انگیزه دیگه از قبل وجود دارد و ان معلول به آن مستند است مثلا اگر این اراده تشریعیه خاصی که میخواهد جعل بشود هیچگونه تأثیری در تحقق مراد نداشته باشد خوب اراده متمشّی نمیشود، لغویّت که میخواهیم بگیم نه اینکه منِ مکلف اختیار میکنم یک فعل اختیاری به آن معنا لازم نیست که ما بگیم ،در مواردی این اراده متمشّی میشود ولو قهرا ، که این اراده در سلسلهء علل تحقق مراد بتواند واقع شود چون این اراده همینجوری که نیست ، حبّ و بغض اینجوری نیست اینها نسبت به غیر مقدور تعلق میگیرد که در مقام تحسینش نیستم ، اینها هیچگونه قید و شرطی ندارد وقتی یک شیئی ذی ملاک بود قهرا نسبت به او محبوبیّت تعلق میگیرد ، ولی اراده در صدد تحصیل بر آمدن کسی در صدد تحصیل بر میاد ولو بگید شما قهری است نا خدا گاه است ، ناخداگاه در جایی که این بتواند اراده من درسلسله علل معلول قرار بگیرد ، معنای لغویت این است که من تأثیری در تحقق مراد ندارد خوب اراده متمشّی نمیشود دیگر، یکی از جوابها این بود که اینها لغو نیست همین مقدار که شأنیت داشته باشد کافی است برای اینکه لغو نباشد ، همین شأنیّت در بعضی از موارد هم جزء العله میشود یک شأنیّتی هست که اگر او نباشد فعلی میشود اگر علت دیگه باشد با هم تاثیر نمیگذارند جزئ العله میشوند ، این شأنیّت جواب لغویّت هست جواب صحیح همین است ، که ما عرض کردیم چند تا جواب است یک جواب اینکه لغو نیست ،داعی امکانی همین مقدار که در بعضی موارد فعلی شود ولو به نحو جزء العله کافی است برای صحّتش ولغو نیست در سلسله علل واقع میشود ولو به نحو موجبه جزئیه ولو به نحو جزء العله همین مقدار کافی است برای اینکه این لغو نباشد ،جواب صحیح همین است ، جواب دیگه ای که در لابلای بحث عرض میردم اینکه ایجاها نباید پای لغویّت را پیش کشید چون قهری است و امثال اینها، این درست نیست و اینجا ها اگر لغو باشد اراده متمشّی نمیشود، این حالا یک تکمیلی نسبت به عرض دیروز ، اما اصل بحث ، ما داشتیم اشکالاتی را که به کلام مرحوم آخوند و مرحوم نائینی وارد میشد بررسی میکردیم ما عرض کردیم که اینکه مرحوم آخوند اساسا تعارض می اندازد بین ظهوراتی که مقتضی عدم تداخل است و ظهور جزا در اینکه وجوب به صرف الوجود تعلق گرفته است این تعارض فرع این هست که اراده به طبیعت تکرر پذیر نباشد و الا اگر گفتیم اراده نسبت به طبیعت میتواند متکرر بشود این مطلب نمی آید ، شما میگید اذا اجنبت وجب الاغتسال و اذا مسست المیّت هم وجب الاغتسال ، دوتا وجوب اغتسال تحقق پیدا کند ، مانعی ندارد ، که نتیجه این هست که هردو وجوب با یک عمل خارجی امتثال میشود نتیجه اش آن عدم تداخلی که مرحوم اخوند میخواستن در مقام عمل نتیجه بگیرند منتفی میشود نتیجه اش این میشود که دوتا وجوب میاد ولی این دوتا وجوب با یک عمل ساقط میشوند چون دوتا وجوب هردو به یک شیئ تعلق میگیرند آن شیئ که در خارج تحقق پیدا کرد آن وجوبات هم ساقط میشود ، خوب این عرضی بود که ما داشتیم ولی انصافش این است که برای اینکه این کلام تمام باشد باید ظهور جزا در صرف الوجود بودن متعلق وجوب باقی باشد این ظهور را بپذیریم ، اصلش را بپذیریم بقائاً هم قبولش بکنیم ، چه بسا این ظهور بقائا باقی نباشد چه بسا حدوثا باقی نباشد حالا من یکی یکی توضیح بدهم نکاتی که میخواهم عرض کنم، ببینید اذا اجنبت فاغتسل خیلی وقتها مراد از وجب الاغتسال ولو قید نمیزنند اغتسال را ولی مراد اغتسالی هست که به خاطر مسّ میّت است نیاز خیلی وقتها قید نیست ،کافی هست وجود شرط برای اینکه ما جزا را مطلق بگذاریم از نوع مجاز در حذف ؛ مجاز در حذفی که قرینه اش وجود شرط است حالا من مثال بزنم ببینید من میگم من به خانه رفتم ، خانه یعنی چی یعنی خانهء خودم این به چه قرینه ای مضاف الیه حذف شده است قرینه ای که من تعبیر کردم همان کافی است برای اینکه مراد از خانه ، خانه خاصی باشد که خانه خودم باشد، این آیا من به خانه رفتم ازش شما اینطوری میتوانید بفهمید که من به خانه رفتم یعنی یک بیتٌ مایی ، ظهور ندارد اینجور جملات در اینکه مطلق بیت مراد است اگر شما هم اینجوری گفتید که اذا اجنبت وجب الاغتسال آیا ظهور دارد که مطلق اغتسال کافی است یا اغتسالی که در آن نیّت غسل اجناب یا مسّ میّت شده باشد ، میتواند مراد از وجب الاغتسال ، اغتسال خاص باشد آن قید خصوصیّتش را به قرینه شرط نیاورده باشد بنابراین عبارت ما این باشد اذا اجنبت وجب الاغتسال الذی هو من قبل الاجناب یا اغتسالی که نیّت غسل در آن شده باشد به خصوص اشیائی که جنبه قصدی شدن در آن خیلی طبیعی است ، فرض کنید در آن مثالی که میزدم که عرفا اینجاها ظهور در تداخل ندارد مثال ولیمه دادن ،میگه اگر از مکه برگشتی باید صور بدهی، اگر بچه دارد شدی باید صور بدهی، حالا شخصی آمد صور داد ولی نمیدانست بچه دار شده همینطوری آمد صور داد ،به نیت برگشت از مکه صور داد ،آیا این کافی عرفا برای آن صوری که برای بچه دار شدن است ،نه یک نوع قصد عنوان شرط است به آن جهت بچه دارد شدن باید توجه بشود،غرض من این نکته است اصل اینکه آن صوری که داده میشود به عنوان آن سبب خاص باشد ،آن عنوان درآن دخالت داشته باشد خیلی وقتها ممکن است این شکلی باشد صلاحیّت دارد این جملات برای بیان صوری که معنون باشد به عنوان سبب و معنون بودن به عنوان سبب را چه بسا لازم نیست حتی تصریح هم بشود یا مثلا یک مورد دیگه ای که این را مرحوم آقای حائری اشاره میکنند و ایشان میگن که در مسأله جریمه ها ظاهر عرفی جریمه این هست که هر جرمی جریمه خاص مختص به خودش را دارد کسی که مشق ننوشته باید یک صفحه انشاء بنویسد کسی که دیر بیاد هم باید یک صفحه انشاء بنویسد، متعارف در اینجور موارد چیست ؟ باید بگی دوصفحه باید بنویسد ، اینها در واقع به خاطر این هست که عرف در اینجور موارد ظهور جزا را در صرف الوجود بودن بقائاً دیگه باقی نیست اگر فی نفسه گفته بودن که هر کس دیر بیاید یک صفحه املاء جریمه بنویسد از آن طرف هیچ چیز دیگه نگفته بودن ممکن بود بگیم ظهور در این هست که جزاء ما هیچگونه قید و شرطی ندارد یک صفحه املاء نوشتن بدون هیچگونه قید و شرطی، ولی وقتی متعدد شد از یک طرف گفتن هرکس دیر آمد یک صفحه باید جریمه بنویسد ،هرکس مشقش را ننوشته باشد باید یک صفحه جریمه بنویسد این دوتا را که با هم ملاحظه میکند دیگه ظهور جزا در صرف الوجود بودن را نمیفهمد ولو به این خاطر که گاهی اوقات اصلا ظهور جزا در صرف الوجود(حالا صرف الوجود که تعبیر میکنم مرادم این است که متعلقش بدون قید و شرط باشد ) در اینجور موارد چه بسا اصلا ظهور داشته باشد که دودتا فرد خارجی هم باید تحویل بدهید، ببینید مثالهایی که من زدم سه تا مثال مختلف میزدم که عرفا سه گونه مختلف است یک موقعی میگیم اگر تشنه بودم باید آب بخورم ، اگر گلوی من هم خشک بود بازهم باید آب بخورم ، اینجا خارجا ما میدانیم آنچیزی که برطرف کننده آن عیب است صرف الوجود آب خوردن است ولو نیّت هم نداشته باشم قصد هم شرط نیست شما تشنه بودید آب خوردید به هر نیّتی تشنگیتون برطرف میشود اینها نه قصد عنوان شرط است نه قصد قربت در آن شرط است خوب آن یکجور است این عدم تداخل ، تداخل قهری یعنی کاملا تداخل دارد ، یک موقعی هست بحث صور است ولیمه است ، ولیمه شاید ظهور در این داشته باشد یعنی لا اقل این احتمال در موردش هست که شما ولیمه را باید به قصد آن سبب انجام بدهید بنابر این اگر ولیمه را به قصد سببش انجام ندهید واقع نشود از آن سبب ولی میتوانید به قصد هردو سبب یک ولیمه انجام دهید، تداخل در مسببات، بگیم دوتا شیئ واجب است ، میگه بعد از آمدن از مکه ولیکه ای به قصد مکه بدهید ،آن یکی هم میگه ولیمه ای به قصد بچه دار شدن بدهید بگیم اختیار با انسان هست این دوتا ولیمه را در یکی جمع کند یا در یکی جمع نکند، فرض کنید اینجا هم بگیم عرف مثلا یا ظهور در این معنا میکند یا این معنا را میدهد، در جریمه ها جور سومی است تداخل در اسباب به نحوی عدم تداخل هست که اصلا وجود خارجیش هم باید متعدد باشد در جریمه ها، همینجور هم هست ظاهر جریمه ها همینجور هست که ایشان تعبیر میکنند، من حالا یک قدری جریمه را بالاتر ببرم ،پاداشها و جریمه ها ، جزاهای عملها، آنچیزهایی که به عنوان جزا قرار داده میشود، فرض کنید اگر بگیم کسی نماز شب بخواند ثواب میگیرد، کسی خدمت به فقرا کند ثواب میگیرد، این ظاهرش این هست که هر کدام ثواب مستقل است انها به همدیگه ربطی ندارد، این شکلی نست که هردو بگه کسی که جایزه را تعیین کردن پدری برای بچه هاش جایزه تعیین کند بگه اگر فلان کار را بکنی ده تومان به تو پول میدهیم فلان کار را هم بکنی ده تومان به تو پول میدهم ، ظاهرش این است که ده تومنهای مستقل از هم هست، اینجا نیازی نیست ، یعنی میخواهم بگم که ذهنیّت عامی که وجود دارد که جریمه ها و پاداشها باید مستقل از هم باشد ، آن ذهنیّت سبب میشود که جزا را از مطلق بودن بیندازد ، غرض من حالا اینجاست در موارد شک هم واقعش این است که چه بسا این ظهورات دیگه منعقد نشود یا اگر هم ظهور ابتدائا وجود داشت بنائا دیگه انسان عرف ظهور را نبیند، ظهور جزا در اینکه متعلق وجوب و صرف الوجود هست ،هیچ قید و شرطی ندارد باید ظهور موجود باشد این ظهور میتواند به نجو شرط مقید بشود وجود شرط و تعدد شرط صلاحیّت قرینیّت دارد ، خیلی وقتها منشأ اجمال میشود یعنی اگر ما باشیم و این ظهورات رابپذیریم باید قائل به تداخل بشویم ولی انصافا خیلی وقتها شاید معقول موارد انسانها شک میکنند به دلیل یکسری قرائنی که یعنی در واقع ما برای اثبات تداخل باید احتمال تجاوز در کلمه را نفی کنیم، بگیم وجب الاغتسال اغتسال یعنی طبیعت الاغتسال نه فرد خاصی از اغتسال، احتمال مجاز در حصر را در اغتسال منتفی کنیم ، میگیم اغتسال قید دیگری ندارد که به قرینه حذف شده باشد ، اغتسال تمام الموضوع است و جزء الموضوع نیست اینها باید نفی بشود ، چه بسا با وجود قرائنی که وجود دارد نفی این احتمالات میسّر نیست اساسا حالا من یک مطلب دیگه ای میخواهم عرض بکنم اینکه خیلی وقتها اصلا متکلم در مقام بیان وحدت و تعدد نیست با این کلام ، این کلام در مقام اصل وجوب است ، میگه اذا زالت الشمس وجب الصلوة اگر شمس زائل شد صلوة واجب است حالا اگر بار دیگه شمس زائل شد آیا بازهم وجب الصلوة است ، بار سوم وجب الصلوة است بار چهارم ...، این بیان اصل وجوب را میخواهد برساند قرائن خارجی هست که ما میدانیم هر زوال شمسی خودش یک صلوةی را به دنبال می اورد ، خیلی وقتها اساسا در مقام بیان قضییه مهمله هست ما عرض کردیم اطلاق برای اینکه آن قضییه مهمله تبدیل بشود به قضییه عامه و کلیّه نیاز دارد که در مقام بیان باشد خیلی وقتها در مقام بیان نیست یعنی آن مقدماتی که ازش تعمیم استفاده میشود آن مقدمات یکی این بود که مجاز در حصر را منتفی کنیم ، در مقام بیان بودن را اثبات کنیم ، خیلی وقتها این چیزها نیست ، و همینجاها این هست که واقعا نقش تناسبات حکم و موضوع نقش ارتکازات عرفی و عقلایی ، حالا چه ارتکازاتی که عقلا ذاتا به احکام شرعیه دارند به ملاحظه احکامی که در بین خودشون رایج هست هم به کلاحظه آن فهمی که با توجه به ادله شرعیه در مورد عقلا آمده است و امثال اینها ، همه اینها خیلی وقتها کمک میکند برای اینکه اینها یک فهم خاصی را برساند،من عرضم این است که تا اینجایی که صحبت کردیم به نظر میرسد که قاعده اقتضای تداخل میکند با پذیرش مقدمات بحث ولی آن مقدمات معمولا تام نیست یعنی با پذیرش آن ظهورات لازمه اس این است که ما قائل به تداخل بشویم ، ولی آن ظهورات معمولا ظهور مستحکمی نیستند ،اگر آن ظهورات قبول باشد ،صحیح باشد و با اصالة الحقیقه ، با هر چیزی توانستید شما اغتسال را که متعلق جزای شماست بدون قید و شرط متعلق دانستید اگر چنین باشد لازمه اش تداخل در مسببات لااقل به نحو قهری بشود، ولی عملا آنچیزی که بیشتر تعیین کننده در اینجاها مساله تداخل در مسببات است ، به خصوص عرض کردم در دو مورد یکی در جایی که جزا جنبه به تناسبات حکم موضوع عنوان قصدی دارد ، قصد در آن دخالت داشته باشد یعنی احتمال دخالت قصد برود، تناسبات حکم و موضوع اقتضاء کند عنوان قصدی باشد ، در اینجورجاها مطلب اینطوری نیست ، یک نکته دیگه ای هم هست در مورد جاهایی که پاداش باشد به معنای أعمش، چه نیک چه شرّ،هردو اینها ظاهرشون به خصوص قسم اخیر تداخل هست و در فرد خارجی هم هست یعنی کاملا باید مجزّا باشد ،ظاهرش این قضیه هست، ولی در آن عنوان قصدی اینکه این قصدهای این دوتا عنوانها باهم تنافی دارند و نمیشود یک عمل خارجی با آن هردورا نیّت کنیم این نیاز به دلیل دارد اینجور نیست که مجرد عنوان قصدی بودن لازمه اش این نیست که یک فعل نتواند مصداق هر دودلیل باشد آن عدم تداخل در اسباب و تداخل در مسببات را دارد، یک مورد دیگه هم هست که فکر میکنم باید مد نظر داشت باید جاهایی که جزای ما قصد قربت در آن معتبر باشد عبادی باشد، یک بحثی در مورد عبادیات حاج آقا در این بحث صوم طرح میکردن و از مرحوم آقای داماد نقل میکردند در عبادیّات این مطلب هست که آیا حسن فعلی و فاعلی در تحقق یک عبادت کافی است یا کافی نیست ، حسن فعلی و فاعلی، یا اینکه باید آن عبادت را به داعی آن امر انجام بدهد یعنی اصل اولیه ظهور عرفی در عبادات این هست ، فرض کنید که شارع به شما گفتش که هاشمی را اکرام کن ، قصد قربت باید با اکرام هاشمی کردن شما به خدا نزدیک بشوید، حالا من آمدم این اقا را اکرام کردم ولی نمیدانم اصلا هاشمی است یا میدانم ولی هاشمی بودنش برای من مهم نیست به دلیل اینکه پدرم است، به دلیل اینکه به من خدمت میکرده است، قصد قربت هم میکنم یعنی هم حسن فعلی دارد چون فعلی است که محبوب خداست، هم حسن فاعلی دارد چون به خاطر خدا اورا دارم اکرام میکنم ولی به خاطر آن امر دیگه ای که شارع کرده است به خاطر او، آیا در اینجور موارد من امتثال این تکلیف را کردم یا نکردم؟ حاج آقا مدّعی بودن که ظهور عبادیّات در این هست که آن اصل طبیعت یعنی یک چیزی که اصل طبیعتش عبادی باشد ، طبیعت صوم عبادی باشد من باید اصل آن چیزی که مقوم عبادیت هست بخاطر او عمل را انجام بدهم ، فرض کن اگر هاشمی بودن عبادی باشد یعنی ملاک شارع در اکرام هاشمی باشد این ظاهر این دلیل این هست که این عمل خارجی را بما انّه اکرام لالهاشمی انجام بدهم، خوب اگر این مطلب را ملتزم بشویم بعید هم نیست یک همچین ظهوری داشته باشد عبادیات، این مطلب را اگر کسی گفت طبیعتا میتواند در اینجا هم تاثیر بگذارد یعنی در واقع فرض کنید که شارع گفته اگر روز جمعه بود شما نماز بخوان، از یک طرف دیگه گفته اگر ماه ذی حجه بود شما نماز بخوان ، شما حالا ماه ذی حجه نمیدانستید روز جمعه بود یا میدانستید ولی اعتنا نداشتید به نیت اینکه الان ماه دی الحجه هست دورکعت نماز خواندید آیا میتوانیم بگیم این دورکعت از آن نمازی که بخاطر جمعه بودن مستحب هست واقع میشود ، دلیل خاص میخواهد، اگر دلیل خاص بخواهد داشته باشیم ما قبول میکنیم، بحث ما سر این نیست که دلیل خواست نمیتواند مثلا در غسل شارع گفته شما نیت یک غسل را کردید از همه اغسال واقع میشود، معنای این مطلب این است که شارع آنچیزی را که واجب کرده است صرف الوجود طبیعت است ، البته صرف الوجودی که به نحو عبادی هم بیاد، به هر نحوی بیاد این را شارع خواسته است، یعنی در واقع آن ظهوری که حاج آقا مدّعی هستند که عبادیّت ظاهرش این هست ظاهراست، مقوّم عبادیّت شیئ این نیست ،آنچیزی که مقوم عقلی عبادیت شیئ است این هست که حسن فعلی داشته باشد حسن فاعلی داشته باشد آن مقوم عقلیش است ،ولی ایشان یک ظهور عرفی میخواهند مدعی بشوند، من در مورد ظهور عرفیش عرضی ندارد ولی عرضم این هست که این ظهور عرفی اگر در یک جایی دلیل شرعیی بر خلافش بود خوب این دلیل میتواند رافع آن ظهور باشد مانعی نیست ، یعنی در اینجور موارد در جایی که جزای ما عبادی باشد تداخل به آن نحو ما خلاف ظاهر است، به خاطر یک ظهور خاصی که این ظهور خاص یعنی واقعش این است اینجور جاها جزا ولو صورتاً ابتدائاً توهم وحدتش میرود واقعا جزا متعدد میشود ، البته ما د رتداخل اسباب و مسببات بحث ما این هست که آن جزایی که صورتا واحد است آیا ما باید ملتزم بشیم که واقعا واحد است یا واقعا باید به عدم وحدتش حکم کنیم، این خارج از بحث ما نیست ،ولی نتیجه اینجور بحثها در اینجور ظهوراتی که وجود دارد نتیجه این میشود که یک نوع عدم تداخل در اسباب را قائل بشویم ولو تداخل در مسببات دراین مثال عبادی هم ممکن است بگیم تداخل در مسببات، شارع آنچیزی که هست آن است که این عمل را به نیّت او بیاورد ، حالا چه مانعی دارد من عمل را به نیّت دوتا شیئ بیاورم بگیم اصل این هست که من دورکعت نماز میخوانم هم به نیّت اینکه نماز روز جمعه باشد هم به نیت اینکه نماز در مسجد باشد هم به نیت اینکه نماز ذی حجه باشد ، به خصوص در جاهایی که انتخاب آن فرد هم من درش دخالت داشته باشم خوب نماز روز جمعه را من میتوانستم در مسجد بخوانم میتوانستم نخوانم حالا من آمدم مسجد را انتخاب کردم برای عبادتم، حالا جاهایی که انتخابش در اختیار من نیست خوب حالا مثلا آن نماز ذی حجه را هم من میتوانستم در روز غیر جمعه بخوانم من مخصوصا میام در جمعه میخوانم برای اینکه ثواب نماز در جمعه را هم برده باشم، طبق قاعده باید تداخل در مسببات اینجا قائل شد ،این بیانی که در عبادیت هم هست فقط تداخل در اسباب را نفی میکند عدم تداخل در اسباب نتیجه اش هست ولی نسبت به مسببات میتواند قائل به تداخل بشود آن مانعی ندارد ، در غیر عبادیات هم اگر ، یعنی در واقع جاهای که عنوان قصدی نباشد ، قصد دخالت نداشته باشد،شاید در غیر این موارد بشود ظهور را در تداخل پذیرفت، تقریب چهارم را انشاء الله فردا.